

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

دو نکته باقی ماند از بحث احتیاط به خصوص بحث احتیاط در عبادات؛ نکته‌ی اول این
هست که شیخ اعظم قدس سره از شهید اول رضوان الله علیه نقل می‌کنند که در ذکر
در بحث قضاء فوائت؛ در آن جایی که انسان احتمال می‌دهد که نمازی مثلاً نمازش را به جا
آورده و به حسب ظواهر شرع درست است ولی احتمال می‌دهد شاید خللی در آن باشد.
آیا در این جا می‌تواند احتیاط کند یا مستحب است احتیاط کند و دومرتبه مثلاً آن نماز را
بخواند ولو به حسب ظواهر شرع و قواعد و ضوابط حالا تمام است؟ ایشان فرموده است
که بله، این مشروع است بمجرد احتمال خلل فیها موهوم. بعد برای اثبات این مشروعیت
استدلال فرموده شهید اول به چند آیه‌ی شریفه، آیات داله‌ی بر تقوا «قَاتِلُوا اللَّهَ مَا
اسْتَطَعْتُمْ» و «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» یا «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَفُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى
رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (مؤمنون/60) خبر از ما سبق روشن شد که این استدلال از شهید اول
قدس سره علی وجهی می‌تواند تمام باشد و علی وجهی لا. اگر ما بگوییم که در عبادات در
عبادت قصد قربتی که شرط است قصد امتثال امر نیست، مطلق قصد قربت است؛ هر
جا شد قصد امتثال امر بشود خیلی خوب، هر جا نشد راه‌های دیگر وجود دارد مثل قصد
احتمال امر، قصد احتمال محبوبیت یا قصد محبوبیت؛ این‌ها هم اگر کسی عملی را به این
قصد‌ها انجام بدهد عبادت محقق می‌شود. که اگر این حرف را زدیم قهراً احتیاط در باب
عبادات امکان‌پذیر می‌شود دیگر، عبادات مشکوکه هم احتیاط در آن امکان‌پذیر می‌شود
چون به امر احتیاج ندارد. اگر این مبنا را ما فائل بشویم فرمایش شهید اول درست است
که می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» «قَاتِلُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» و امثال این‌ها، همه‌ی
این‌ها قابل تصویر است دیگر، هر جا کسی نمازش را خوانده و احتمال می‌دهد شاید مثلاً
وضویش اشکال داشته با این که به حسب ظاهر شرع اشکال نداشته. تقلید از مجتهدی
می‌کرده حالا مجتهد بعدی که آمده احتیاط می‌کند مثلاً در بعضی از امور؛ و حال با آن که
فتوا می‌دهد که آن قبلی‌ها درست است به خاطر لاتعداد و امثال ذلک ولی درعین حال
احتمال می‌دهد شاید این فتوا درست نباشد، شاید این استنباط من درست نبود. خوب
می‌تواند آن نمازها را چون احتمال می‌دهد که امر به اعاده داشته باشد، اگر واقعاً درست
نباشد امر به اعاده دارد؛ اگر واقعاً درست نبوده و وقت گذشته امر به چی دارد؟ قضاء
دارد. خوب به احتمال امر می‌تواند بیاورد، تقوا است خودش این هم یک شعبه از تقوا
هست و با احتمال امر و به داعی احتمال امر هم بیاورد عبادت می‌شود و درست است.
اما اگر نه، ایشان مثل آن مستشکل در ذهن شریفش این بوده که نه این ما قصد امتثال
امر می‌خواهیم؛ اگر این در ذهن شریف ایشان باشد استدلال به این آیات درست نیست
فی غیر محله است، چرا؟ برای این که این آیات دارد می‌گوید هر جا تقوا هست آن را به جا
بیاور، نمی‌گوید کجا تقوا هست کجا تقوا نیست. مثل این که است که شما مثلاً شک
می‌کنید که کسی که فاقد الطهورین است یک جا قرار گرفته نه آب هست نه ما یصح

التیمم به هیچ کدام نیست، خب این مسأله‌ای است که مطرح است در فقه دیگر، آیا این‌جا بر او نماز واجب است یا واجب نیست؟ شما بگویید چون آیه فرموده: «قَاتِلُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» نماز بی‌وضو، بی‌طهارت، بی‌تیمم و بی‌وضو بخوان؛ به این آیه نمی‌توانیم بر آن تمسک کنیم، این اول کلام است که این اصلاً تقوا هست یا نیست؟ اگر نماز مطلقاً و فی کل الشرائط مشروط به طهارت حدیثه هست خب بله، این دیگر تقوا نیست؛ بنابراین چون این‌ها کبری هست و کبری صغری را معین نمی‌کند، این روی عنوان تقوا حث و بعث می‌کند، اما کجا تقوا هست؟ کجا تقوا نیست؟ آن وقت وقتی شما گفتید که در اتیان عمل و صحت عمل شرط است قصد قربت به معنای قصد امتثال امر، اگر این را گفتید خب این‌جاها نمی‌شود تقوا به خرج داد. مثل آن جایی است که این فاقد الطهورین است و دلیل گفته که کسی که فاقد الطهورین است نماز مشروط به طهارت است، بنابراین... حالا من عرض می‌کنم این تتمه را، مقام عظیم مرحوم شهید اول قدس سره اقتضاء می‌کند که ما کلام ایشان را حمل بر صحت بکنیم و بگوییم ان شاء الله ایشان هم همان مبنا را قبول دارند که مطلقاً آوردن به قصد احتمال امر و یا محبوبیت، این عبادت به او محقق بشود فلذا استدلال آن وقت به این آیات هم تمام است. اما اگر بگوییم نه قصد قربت به معنای قصد امتثال امر هست خب قهراً این استدلال تمام نیست، اشکالش نظیر همان اشکالی است که قبلاً می‌گفتیم اگر از حُسن عقلی بخواهیم امر مولوی را کشف کنیم یا از وجود ثواب إِبَّاً بخواهیم وجود امر را کشف کنیم؛ آن امرهای مکشوف، همان اشکال‌هایی که در امرهای مکشوف بود بعضی‌اش این‌جا هم که به صراحت قرآن فرموده «فاتقوا الله» و امثال این‌ها، این وجود دارد. من هنا ظهر که او امر احتیاط هم همین جور است یعنی ادله و روایاتی که امر به احتیاط فرموده است اگر فرض کنیم که بخواهیم با آن‌ها احتیاط را درست کنیم و مبنای مان این باشد که در نماز قصد قربت و قصد امتثال امر لازم است الاشکال الاشکال، آن‌ها صغری درست‌کن علی‌ای حال برای ما نیستند.

س: ظاهر لمعه این است که شما قصد قربت و قصد امتثال امر بوده ...

ج: این را در ذکری فرموده...

س: اگر قرینه باشد در ...

ج: بله حالا، چون می‌دانید که شهید اول، شهید ثانی می‌فرماید به تعداد کنش گاهی فتوا داده، یعنی اگر هفت تا کتاب فقهی ایشان دارد بیان و ذکری و لمعه و چیزهای دیگر، در بعضی مسائل به تعداد این هفت تا فتواهای مختلف فرموده. خب حالا این‌جا نمی‌شود مثلاً فرمایش ایشان را در لمعه که شاید آخرین تصنیفات ایشان باشد دائر بر آن‌جا...؛ حالا علی‌ای حال این یک حمل بر صحتی است که روی مقام شامخ ایشان عرض می‌کنیم اگر شما دل‌تان نمی‌آید و می‌خواهید این کار را بکنید خب

س: یک حمل بر صحت دیگرش هم همان است که شیخ انصاری فرمود که احتیاط را بیاوریم این جوری معنا بکنیم...

ج: بله، این هم ...

نکته‌ی دوم؛ نکته‌ی دوم این هست که بر اساس اختلاف دو مبنایی که گفتیم آیا قصد قربت قصد امتثال می‌خواهد یا نه؟ و قصد امتثال اگر می‌خواهد و قصد امتثال هم یعنی قصد امر، مبنای شیخ اعظم را اختیار بکنیم در پاسخ و حل مشکله یا نه؟ بر اساس این مبنایی

در مقام افتاء برای عوام فرق می‌کند. اگر آن مبنای اول را ما اختیار بکنیم، بگوییم نه این‌جا که امر نیست به قصد امتثال، امر بخواهد بکند، ولی از باب این‌که در قصد قربت قصد احتمال امر هم اگر بکنید عبادت محقق می‌شود، قصد محبوبیت هم بکنید عبادت محقق می‌شود، اگر این مبنا را اتخاذ کردید؛ توی رساله‌ی عملیه جاهایی که اثبات نشده باشد و بخواهید فتوا بدهید که این کار از باب احتیاط خوب است انجام بدهد حق ندارد فقیه در رساله‌ی عملیه بنویسد این مستحب است، این دلیل ندارد. بلکه برای این‌که احتیاط انجام بشود او باید مقید کند، بگوید این کار را به داعی احتمال محبوبیت، احتمال امر بیاور، به رجاء محبوبیت یا به رجاء این‌که لعل امر داشته باشد بیاور، باید به این قید، مقید به این قید در رساله ذکر بکنند؛ چرا؟ به خاطر این‌که امر که ندارد که بگوییم مستحب است، نمی‌دانیم امر دارد یا نه؟ شخص هم وقتی که امر ندارد او باید به چه قصد بیاورد تا عبادت بشود؟ به رجاء، به احتمال محبوبیت به این شکل باید بیاورد، به احتمال وجود امر؛ اگر قصد امر بکند که تشریع کرده، پس باید به قصد احتمال امر بیاورد، به قصد محبوبیت بیاورد، این موارد را باید این‌جوری توی رساله بنویسد و به عوام بگوید. ولی اگر گفتیم که نه این قصد امر لازم است و تخلص را به راهی که شیخ اعظم فرموده رفتیم، یعنی گفتیم چی؟ گفتیم در این‌جا از احتیاط می‌فهمیم چون به عبادت نسبت داده شده و این ممکن نیست به دلالت اقتضاء می‌فهمیم یک امری به عبادات شده، یعنی این عبادت را بیاور پیکره‌اش را بیاور، قصد قربت لازم نیست؛ این امر قصد قربت درش محفوظ نیست. آن‌وقت وقتی این امر درست شد حالا می‌تواند به قصد آن امر بیاورد و عبادت بشود. اگر این راه حل را گفتیم بله، فقیه می‌تواند در رساله‌ی عملیه بنویسد این عمل مستحب است، چرا؟ برای این‌که این امر دارد، امر دارد، می‌تواند بنویسد این عمل مستحب است، آن‌وقت مکلف و آن عامی برای خاطر این‌که می‌داند این بالاخره امر قربی و عبادی است، قهراً مستحب است، به قصد استحباب می‌آورد می‌شود عبادت. بنابراین فقیه در مقام افتاء باید توجه بکند به این مبانی که چگونه منبایش چی هست و بر اساس آن؛ فلذا گاهی از کتب فتوا بعضی‌ها عظمت آن مجتهد و مفتی را به دست می‌آورند به خاطر همین نکات فنی است که این اعمال کرده، این معلوم می‌شود آدم ملایی است و به طرائف و دقائق بحث توجه دارد از تعبیراتش. حتی این تعبیراتی که ولو برای عوام یک‌خرده یک‌جا می‌نویسد الاظهر، یک‌جا می‌نویسد الظاهر، یکی می‌گوید الاقوی، یکی می‌گوید الاشبه، همه‌ی این‌ها بر اساس یک مبانی‌ای است که وقتی می‌گوید اقوی فرق می‌کند با آن‌جایی که می‌گوید الاظهر یا می‌گوید الظاهر و امثال این‌ها یا می‌گوید الأشبه؛ این‌ها با همدیگر تفاوت می‌کند. حالا این‌جا که مهم است این است که فردای قیامت یقه‌اش را نگیرند، تو چرا گفتی مستحب است؟ به چه دلیل گفتی مستحب است؟

س: ... بگوید مستحب این شاهد عرض بنده هست که دیروز خدمت‌تان گفتم دیگر، البته این ایراد شبهه می‌شود؛ شبهه‌ی مکلف مردد بود بین این‌که یا واجب است یا مکروه، حالا فقیه فتوا می‌دهد به مستحب، یعنی خود فقیه ابتداءً مردد است بین واجب یا مکروه و یک درصد هم احتمال استحباب نمی‌دهد؛ اما طبق راه ... اخبار من بلغ این ایراد شبهه می‌شود و این می‌شود مستحب. این خودش نشان‌گر این است که این اصلاً احتیاط اصطلاحی که آقایان خواستند درستش کنند و شبهه توی شبهه‌ی وجوبه‌اش هم چنان باقی می‌ماند نیست، این یک راه دیگر است که اگر واقعاً این راه تمام بشود این اشکال مرحوم آخوند وارد است...

ج: پیوسته دیروز هم عرض کردم حالا هم عرض می‌کنم، من نمی‌دانم جواب آن سؤال بنده را شما چی می‌دهید؟ آیا در این مواردی که بالاخره اخبار احتیاط هست و به مسلک

شیخ معنا می‌کنیم و می‌گوییم این پیکره امر دارد و مستحب است، آیا آن، که این شبهه‌ی وجوبیه هست ولو دوران امر بین وجوب و کراهت، آیا این از بین می‌رود؟ یعنی دیگر ما واقعاً شبهه‌ی وجوبیه نداریم یا داریم؟ یعنی در این موارد تثبیت می‌شود، واقع اگر هرچه هست دیگر پاک می‌شود؟

س: آقا خودتان می‌گویید...

ج: نه، شما این را جواب، شما این را، ببینید از این عبور نکنید، ما کار داریم به این آخر، ما به این کار داریم، ما از شما سؤال می‌کنیم....

س: ... باید برسد و می‌گوییم که مفتی فتوا به استحباب می‌دهد....

ج: نه، می‌دانم فتوا به استحباب می‌دهد درست است اما باز شبهه‌ی وجوبیه این‌جا هست یعنی احتمال وجوب و کراهت را می‌دهد یا نمی‌دهد؟ به عنوان احتیاط، استحباب را فتوا می‌دهد، به عنوان ذات این عمل، نه؛ خب مردد است بین وجوب و کراهت....

س: به عنوان احتیاط دیگر معنا ندارد، مرحوم شیخ می‌گوید که ... معنایش این است که اگر امری دائر شد بین وجوب و کراهت، خود آن ذات عمل برای من شارع محبوب است، دیگر ما مردد نیستیم بین وجوب و کراهت، ما می‌دانیم آن ذات عمل محبوب مولا است قصد امرش که از آن راهی که خودتان توضیح دادید مرحوم شیخ خواسته درستش کند؛ دیگر ما اصلاً مردد نیستیم، یعنی شبهه‌ی وجوبیه از نفس مفتی از بین می‌رود.

ج: و به عبارت آخری، دلیل احتیاط که هست می‌گوید این امری که مشکوک است به عنوان این‌که مشکوک الوجوب و الکراهه است می‌گویم مستحب است بیاور، مشکوک الوجوب و الکراهه است، در این ضعف داریم که دیگر؛ اما آن حکم به عنوان چی هست؟ به عنوان ذاتش است، مشکوک بودن در آن مأخوذ نیست. پس بنابراین و به فتوای و به نظر مرحوم امام رضوان الله علیه که این‌جا هم یک اباحتی است که من دیگر آن‌ها را حذف کردم، چون در جاهای دیگر مفصل گفته می‌شود این‌جا دیگر لازم نبود این‌قدر آن‌ها را حالا بیاوریم این‌جا و تفصیل بدهیم. آیا حکمی که برود روی عنوانی از آن عنوان سرایت می‌کند به عنوان آخر یا به معنوی آخر؟ یا روی معنوی؟ یا روی عنوان باقی می‌ماند؟ همان بحث‌هایی که در اجتماع امر و نهی آن‌ها گفته می‌شود. اگر به این عنوان رفته گفته العمل المشکوک کونه واجباً او مکروهاً فأت به، به ذات آن عمل، آن عمل را بیاور، خود پیکره را بیاور؛ آیا این باعث می‌شود که آن عمل من حیث هو هو بدون قید المشکوک کونه واجباً او مستحباً یا واجباً او مکروهاً حکم پیدا بکند، همین حکم روی آن برود؟ نه، آن سر جای خودش باقی می‌ماند. بنابراین یا شما باید قائل باشید به انقلاب، به این‌که بگویید در این موارد ولو بدو شبهه بوده بین وجوب و کراهت، اما بعد از این‌که ما به ادله‌ی احتیاط برمی‌خوریم و این‌جوری معنا می‌کنیم که شیخ معنا کردند دیگر یقین می‌کنیم که درواقع وجوبی نیست و یک حکم بیشتر ندارد و آن استحباب است؛ آن وقت این می‌شود همان تصویب. ولی اگر گفتید نه، آن سر جای خودش محفوظ است و با این تلاقی ندارد، اگر این مطلب را گفتید هم احتیاط ممکن است این‌جا و آن دیگر فرمایش مرحوم آقای آخوند و من تبعه من البزرگان این تمام نیست که می‌گویم آقا این‌جا احتیاط ممکن نیست، این دیگر احتیاط دیگر اسمش، این معلوم است وظیفه چی هست و داری همان را می‌آوری؛ این دیگر از بین می‌رود. بله احتیاط درحقیقت این‌جا نسبت به آن عمل واقعی مشکوک نسبت به آن احتیاط است، نسبت به این ادله‌ی احتیاط نه این‌جا امر روشن است

و همان را داریم اتیان می‌کنیم و امثال می‌کنیم.

س: فرقی با احتیاط مستحب چیزی هست؟

ج: این احتیاط اصلاً احتیاط مستحب است.

س: یعنی می‌خواهم بدانم که قبل از مصادیق احتیاط مستحب این جاست دیگر؟

ج: بله.

س: بعد آقای میلانی می‌فرمایند که احتیاط اصلاحی حتماً باید احد احتمالات الطرفین مستحبی باشد تا ما بگوییم این جوری است، یعنی اگر حتی مبنای شیخ را هم در جواب قبول نکنیم، حتی مبنای شیخ با این وحدتی که درست کرد قبول نکنیم، در آن جایی که محتمل بین وجوب و کراهت است و احتیاط را امکانش متصور بشویم اگر بخواهیم فتوا بدهیم دیگر نمی‌گوییم مستحب است، این جوری نیست. ما می‌آییم... شیخ هم درست نکنیم، باز هم می‌گوییم مستحب است...

ج: نه نه.

س: در فرض...

ج: نه، مستحب است اما به چه شکل؟ باید قید بزنیم به داعی

س: نه نه اشکال را دفع کنیم فرض بفرمایید اشکال قصد قربت را به این مندفع بکنید که بگویید قصد قربت اصلاً قصد امثال امر نیست....

ج: بله، همان، از همان راه بله....

س: ...

ج: آن راه چی بود؟ این بود که عمل را به داعی احتمال امر بیاورید، به داعی محبوبیت بیاورید. پس شما باید....

س: همان که صاحب منتقی گفت، نگفت وحدتی که رسائل توضیح داد، اصلاً صاحب منتقی چطور گفت؟ گفت اصلاً همین که ما این را می‌بینیم نه به داعی فاحتط، اصلاً این هم نه....

ج: این که راه شیخ است، بالاخره آن راه شیخ است؛ ببینید آن آقای منتقی هم راه شیخ را دارد می‌رود، منتها شیخ رضوان الله علیه با تتمه‌ای که در کلامش فرمود در حقیقت راه را، جاده را صاف می‌کند برای احتیاط حقیقی کردن با یک، کأنّ با این حیل، با این طریقه. ایشان این قسمت را توجه نکرده ولی همان راه شیخ را توضیح داده. اما اگر آن مبنای اول را گفتیم آن جا می‌گوییم عبادت شدن عبادت به چه؟ به این که به داعی احتمال امر بیاوریم، یا به داعی محبوبیت بیاوریم؛ پس باید فقیه بگوید این عمل را به داعی محبوبیت یا به داعی احتمال امر یا به رجاء آن مستحب است بیاورید. موضوع مستحب را چی قرار بدهد؟ آن عمل را به داعی و به ادعای احتمال قرار بدهد. و حال این که، خب بعد حالا شیخ اشکال‌شان این است؛ ولی با این که این چنینی است ما می‌بینیم خیلی از فقهاء، سیره‌ی

فقهائ و اهل فتوا این نیست که تقیید بکنند. این یک اشکالی است به قوم که شما با این که این چنین است و می دانیم این راه، راه ما بود، در کلمات شما که دیده نشده، شما چرا نیامدید تقیید بکنید؟ باید تقیید می کردید. فرموده عبارت شان را هم بخوانم «و من هنا يتجه» و من هنا که ما احتیاط را این جوری معنا کردیم، معنای جدید کردیم «یتجه الفتوی باستحباب هذا الفعل و ان لم يعلم المقید کدن هذا الفعل مما شک فی کونها عبادۀ و لم یأت بها بداعی المحبوبة» لزومی نیست بگوئیم بداعی محبویت «و لا ارید بالاحتیاط فی هذا الاوامر معناه الحقیقی و هو اتيان الفعل لا احتمال المحبوبة لم یجز» اگر این را گفتیم «لم یجز للمجتهد ان یفتی باستحبابه الا مع التقیید باتیانه بداعی الاحتمال» باید تقیید کنیم «حتی یرصد علیہ عنوان الاحتیاط مع استقرار سیرة اهل الفتوی علی خلافه» که قید نمی کنند توی رساله ی عملیه شان. این آقای آقاصیا قدس سره هم تبعیت از شیخ فرموده و همین مطلب را هم ایشان فرموده که ما «بل لابد من تقیید اتیانه بکونه برجاء المطلوبه و علیہ فیشکل الامر فیما حکى عن المشهور من الفتوی باستحباب العمل الذی یحتمل وجوبه من غیر تقیید اتیانه بکونه بداعی احتمال المحبوبة» که در نهایت الافکار آمده.

خب حالا این البته یک توجیهی دارد خیلی از مواردش یعنی این توجیه من توی ذهنم آمد که دفاع از مشروع بکنیم و فتوای فقهاء بکنیم و آن این است که این ها ممکن است از راه اخبار من بلغ می گویند همه این مواردی که شما احتمال می دهید، تمام این موارد که احتمال می دهید، مشمول اخبار من بلغ است چون معمول این موارد یا روایت ضعیفه دارد یا یک فتوای فقیهی در قبل داشته، یک جوری است که حالا بعداً که در اخبار من بلغ هم إن شاء الله وارد می شویم روشن می شود که بعضی ها این چه دائره وسیعی را قائل شدند، آن وقت این ها می گویند وقتی اخبار من بلغ شامل می شود، اخبار من بلغ هم آن ها از آن استفاده استحباب کردند، بنابراین این قید نمی خواهد، این عمل مستحب است. ممکن است بسیاری از فقهاء، فقهای عظام که این تقیید را نکردند از این باب باشد و گلايه شیخ اعظم یا مرحوم آقا ضیاء از آن بزرگواران قابل توجیه باشد به این بیانی که گفته می شود. خب این، بحث ما راجع به احتیاط پایان یافت و چون آقایان به مناسبت وارد بحث روایات من بلغ شده اند، گفتیم اگر چه جای بحث آن این جا نیست و این باید به عنوان یک فصل جدای مستقل بحث بشود چون خودش یکی از ابزار استنباط است. «و من حجج الواقعة فی طریق الاستنباط» هست، استنباط احکام استحبابیه فلذا باید جدا آن جا بحث بشود تا حق آن شناخته بشود به نحو دقیق و درست. اما بالاخره حالا این جا چون بحث شده و آقایان این جا هم مطرح فرمودند تبعیت می کنیم از بزرگان،، حالا امروز چون روز آخر بحث مان هست و دیگه بحث های تفصیلی آن را امروز نمی رسم، امروز بسنده می کنیم به این که روایات این باب را یک مروری بکنیم که از نظر سندی هم بحث های آن را عرض کنیم تا این که إن شاء الله آماده بشود برای بعد از تعطیلات که إن شاء الله چهاردهم ماه محرم الحرام موافق با هفدهم است گمان می کنم مهر می شود که در خدمت تان خواهیم بود اگر عمری باقی باشد و خدای متعال توفیق عنایت کند.

س: سوم مهر می شود

ج: سوم مهر می شود؟

ج: دوم مهر

ج: حالا نمی دانم

س: دوم مهر

ج: دوم بله، بله، من چه قدر اشتباه بزرگی کردم. نمی‌دانم من یک هفدهمی توی ذهن من بود، مال چی بود؟ بله خلاصه چهاردهم ماه محرم دیگه، چون دوازدهم که حالا شهادت امام سجاد(س) است و آقایان لابد برای او ... و لذا سیزدهم هم برای این که بتوانند فرصتی برای برگشتن باشد، دیگه چهاردهم که شنبه ظاهر می‌شود،

س: دوشنبه است

ج: دوشنبه است. خیلی خب، چهاردهم خوب است إن شاءالله،

س: ببخشید استاد در رابط با اعتبار غسل الوجه، همان خلاصه‌ای... که فرمودید کافی است؟ بیشتر نمی‌خواهد بگوید...

س: نه دیگه، کافی است دیگه، بقیه‌اش هم مربوط به فقه است، إن شاءالله در فقه.

س: مرحوم شیخ توی رسائل ... شروط احتیاط یک توضیحاتی می‌دهند.

ج: بله، حالا این جا کفایت می‌کند این مقدار.

س: پس به ...وجه اجمالی و

ج: همه این‌ها را که گفتیم ولی گفتیم قصد وجه، قصد وجه که گفتیم لازم نیست همین طور که در فقه بیان شده، قصد قربت هم که معنایش همین است. آن چه از لام استفاده می‌شود بیش از این نیست.

خب صاحب وسائل قدس سره در ابواب مقدمات عبادات قبل از شروع در بحث طهارت و این‌ها، خب ایشان ابواب مقدمات عبادات دارند. در باب هجدهم از ابواب مقدمات عبادات، کل این روایات مربوط به من بلغ را ایشان جمع کرده و در جامع احادیث شیعه هم در باب نهم ظاهراً ایشان هم آن جا جمع فرموده، عنوان باب را صاحب وسائل این قرار داده، «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْإِثْنَانِ بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ رُوِيَ لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ ع». «بِكُلِّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ» این مشروع می‌خواهد بگوید محرم نباشد. حالا یک امری محرم است می‌دانیم از جهاتی، حالا یک روایت ضعیفی هم دارد می‌گوید آن جا را نمی‌گوید. نمی‌خواهد بگوید حتماً مشروع است به این معنا، چون با خبر ضعیف که نمی‌شود گفت، «كُلُّ عَمَلٍ مَشْرُوعٍ» از کجا مشروع است؟ مشروعیت آن به چیست؟ این مشروع در مقابل این است که این حتماً محرم باید نباشد. آن که می‌دانید این محرم است ولو اخباری درباره‌اش وارد شده باشد این چنینی، فایده ندارد «رُوِيَ لَهُ ثَوَابٌ عَنْهُمْ ع» خب ایشان در ذیل این باب، 9 روایت را ذکر فرموده؛ روایت اولی «محمد بن علی بن بابویه یعنی صدوق فی کتاب ثواب الاعمال عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ- كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ». «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» بعضی نسخ خیر را ندارد؛ علی شئی، من الخیر را ندارد. «عَلَى شَيْءٍ فَعَمِلَهُ» یا و عمله به حسب نسخ، اختلاف نسخ.

س: شیء

ج: بله آقا؟

س: بعضی از نسخ شیء علی خیر،

ج: بله دیگه آن جا حالا نوشته فی المصدر علی خیر، «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ التَّوَابِ عَلَى الْحَيْرِ» توی ذهنم هست که شاید بعضی جاها هم شاید شیء باشد.

«قَعَمَلُهُ كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ» این روایت اول. این روایت از نظر سند خب محمد بن علی بن بابویه که صدوق است، روشن است، پدر ایشان هم که همین طور از اجلاء و ثقات اصحاب هستند. عن علی بن موسی، این علی بن موسی، علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر الکمندانی است. این مسجد رضائیه که آقایان نمی دانم می دانند کجای قم هست؟ این میدان سعیدی داریم، آن جا یک مسجد رضائیه ای هست، این جا سابقها یکی از روستاهای قم بوده، قم یک خرده عقبتر تا مسجد جامع و آن طرفها بوده، یک فاصله می شود. این جا یک رودی رد می شده، یک یعنی جوی رد می شده، به آن می گفتند ما هم که بچه بودیم می گفتند آن موقع، می گفتند که جوب کمندون، و این آقا، اینها مال همین این روستا بودند، این جا بودند که کمندانی به آن می گفتند ایشان، حالا هم شاید آن مثلاً آن جوب باشد، حالا روی آن چیز کردند. روی جوب کمندان، کمندانی، خب ایشان توثیق واضحی ندارد، فقط در معجم رجال الحدیث فرموده «هو أحد العدة الذين يروى محمد بن يعقوب عنهم» محمد بن یعقوب کلینی در کافی است؛ هی می فرماید عدة من اصحابنا، عدة من اصحابنا، نجاشی در رجالش این عدة من اصحابنا را فرموده مراد کیست؟ نقل می کند از خود کلینی که یکی از آن افراد عدة من اصحابنا، همین علی بن موسی جعفر بن ابی جعفر الکمندانی است. پس از کسانی است که داخل در آن عده ای است که محمد بن یعقوب کلینی از آنها نقل روایت می کند و هم چنین ایشان از مشایخ صدوق هست در امالی، مجلس هشتاد و نه، حدیث یک، آن جا صدوق از ایشان نقل حدیث کرده بلاواسطه، پس از مشایخ صدوق هم می شود. ولی ما فعلاً در کتب رجال برای ایشان توثیقی نداریم، توثیق خاصی وجود ندارد. در کامل الزیارة و در تفسیر علی بن ابراهیم هم موجود نیست که آن، مروئ عنه آن ثلاثه و اینها نیستند چون خیلی این طبقه اش متأخر از آنها هست. پس بنابراین فعلاً برای این که اثبات وثاقت ایشان را بکنیم راه فعلی نداریم چون بعد یک مسئله ای عرض می کنم که ببینید چه طور است.

بعد ایشان نقل می کند از احمد بن محمد، این احمد بن محمدی که این جا هست، مردد است بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی، هر دو از ثقات اصحابنا هستند. هم می تواند احمد بن محمد بن عیسی باشد به قرینه خود علی بن موسی بن کمندانی که ایشان از احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی نقل روایت می کند فراوان، و هم می تواند احمد بن محمد بن خالد برقی باشد به قرینه علی بن الحکم که راوی بعد است و مروی عنه است؛ چون احمد بن محمد بن خالد برقی اصلاً راوی کتاب علی بن حکم است. اسناد و سند آن را در نجاشی و اینها نگاه کنید، راوی کتاب علی بن الحکم، احمد بن ابی عبد الله برقی است، پس بنابراین به قرینه راوی می تواند احمد بن عیسی باشد، به قرینه مروی عنه می تواند احمد بن محمد بن خالد برقی باشد، هر کدام هم باشند این جا مشکلی ندارد. عن علی بن الحکم، این علی بن الحکم معركة الآراء است؛ به جوری که مرحوم شهید صدر در بحوث فی شرح العروه شاید چهار صفحه، پنج صفحه راجع به این علی بن الحکم معطل شده، چون در روایات متعددی علی بن حکم

هست و ما چهار عنوان داریم که علی بن الحکم در کتب رجالمان؛ علی بن الحکم الانباری، این یکی که عنوانه الکُشّی، البته از عبارات کُشّی در می‌آید که این آدم معروفی بوده، علی بن الحکم الانباری 2- علی بن الحکم بن زبیر نخعی، این هم، هم شیخ و هم نجاشی هر دو عنوان کردند ایشان را، 3- علی بن الحکم الکوفی، پس الانباری النخعی الکوفی؛ این سوم؛ این سومی که علی بن الحکم الکوفی باشد، عنوانه الشیخ و قال فی حقه «علی بن الحکم الکوفی ثقةٌ جلیل القدر، له کتاب أخبرنا به» به این کتاب «جماعة عن محمد بن علی بن الحسین بن بابویه»، که یعنی صدوق باشد «عن أبیه، عن محمد بن أحمد بن هشام، عن محمد بن السندی، عنه». باز «و رواه محمد بن علی»، یعنی محمد علی بن علی بن بابویه قمی عن أبیه، و محمد بن الحسن، محمد بن الحسن الولید که استاد او است «عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد، عنه». بنابراین تا حالا ما سه تا انباری گفتیم، توی این سه تا انباری، فقط این سومی توثیق دارد، ببخشید سه تا علی بن حکم گفتیم. از این سه تا علی بن حکم‌ها، این سومی فقط توثیق برای او هست؛ آن دو تای قبلی توثیق ندارند. یک چهارمی هم داریم؛ علی بن الحکم بن مسکین، این علی بن حکم، علی بن الحکم بن مسکین در کتب رجال اصلاً عنوان نشده، فقط یک روایتی در تهذیب هست، آن جا توی آن علی بن حکم بن مسکین است. آقای خوئی قدس سره فرموده است در معجم رجال الحديث، این ظاهراً تصحیف باشد، این باید سند، این علی بن الحکم عن الحکم بن مسکین، این تصحیف شده چون الحکم بن مسکین ما داریم. علی بن الحکم عن الحکم بن مسکین باشد، پس آن اصلاً ثابت نیست که چنین عنوانی وجود داشته باشد مهم همین سه تا است. اگر کسی بگوید این عنوان مردد است بین آن کوفی که توثیق دارد و بین آن دو تایی که توثیق ندارند؛ خب همه سندهایی که علی بن الحکم در آن باشد ساقط می‌شود از حیث؛ اما اگر آمدم این نکته‌ای که این قدر معركة الآراء شده و روی آن دارند بحث می‌کنند و آقای شهید صدر این قدر این جا معطل شده، برای همین است که آیا ما راهی داریم که بگوییم این که در روایات است، همین علی بن حکم کوفی است؟ بگوییم انصراف به این دارد یا بگوییم اصلاً این سه تا است؟ سه نفر نیستند. این‌ها همه متحد هستند؛ یک نفر است، تعبیر راجع او مختلف است. گاهی گفته هم انباری بوده، هم کوفی بوده هم نخعی بوده، این به خاطر از طایفه کذا بوده، نخعی به او می‌گفتند؛ چون در کوفه مثلاً مدتی زندگی کرده، کوفی به او می‌گفتند. الانبار بوده، اصل او از الانبار بوده، مثل افرادی که می‌گویند آقای فلانی یزدی است، اصلاً یزد را هم ندیده، آن جدش فلان یزد بوده، حالا آمدند تهران، دیگه این‌ها اصلاً تهران دنیا آمدند این‌ها می‌گویند فلان آقای یزدی، گاهی این جوری است دیگه، یا ماها مثلاً پسوند اسم‌مان جهرمی است دیگه، ما پدرمان از جهرم آمده قم، ازدواج کرده و ما بچه‌های قم هستیم و حالا به ما می‌گویند جهرمی، حالا توی نسل ما همین جور جهرمی می‌ماند دیگه، حالا ممکن است جهرم را هم کسی ندیده باشد. پس بنابراین این‌ها با هم قابل جمع است. آن وقت یک قرائنی آقای خوئی اقامه خواسته بفرماید که این یک نفر هستند. ایشان قائل به اتحاد این‌ها هست ... یکی قرائنی را اقامه می‌فرماید. مثلاً من جمله از قرائن این است که نجاشی، علی بن الحکم زبیر نخعی را عنوان کرده، علی بن الحکم زبیر را و شیخ هم در رجالش عنوان کرده؛ ولی به فهرست شیخ که نگاه می‌کنیم فقط علی بن حکم کوفی را گفته، خب اگر آن یکی هم غیر این می‌دانست و کتاب هم توی، خب باید توی کتاب فهرستش هم چه کار می‌کرد؟ می‌گفت دیگه، این که در فهرست فقط به این اکتفا کرده آن را نگفته، توی رجال آن عنوان را گفته این را نگفته، این دلیل بر این است که این‌ها را یک نفر می‌دانسته و الاً باید این‌ها را تکرار می‌کرد دیگه، او هم می‌گفت، آن‌ها را هم بیان می‌کرد و امثال این قرائن، ایشان اقامه کرده که مراجعه می‌فرمایید به معجم رجال

الحديث و کلمات آقای خوئی، آقای صدر در آن جا، من نکته‌ای که می‌خواهم این جا عرض بکنم که حالا ممکن است به درد بخورد این است که ما اگر به اصل کتاب، مطالب مراجعه نکنیم، گاهی یک نکته‌هایی از قلم می‌افتد. از ذهن انسان می‌افتد. این جا از همان جاها است که توی کتاب‌ها معمولاً گفته نشده و فرمودند. شما اگر به خود اقبال مراجعه کنید؛ اقبال سید بن طاووس، سید بن طاووس رضوان الله علیه همین روایت را نقل می‌کند از صدوق، ایشان، عبارت سید بن طاووس رضوان الله علیه این است؛ «فسوف نذكر أحاديث مسندة عن الثقات أنه من بلغه أعمال صالحة و عمل بها فإنه يظفر بفضلها». «نذكر أحاديث مسندة عن الثقات أنه من بلغه أعمال صالحة و عمل بها فإنه يظفر بفضلها»، این یک پیش مقدمه ایشان دارد می‌گوید، خب این می‌خواهد بفرماید که این روایاتی که... این مطالبی که من در کتاب اقبال، ادعیه، کذا، نمازها، دعاها، چی، این‌ها را نقل می‌کنم، این‌ها می‌خواهد بگوید که مشمول این روایت من بلغ است، با دل گرم بروید انجام بدهید و خودتان را محروم نکنید؛ چون مشمول این روایات هستی. بعد می‌فرمایند که «و قد قدّمناها فی أول المهمّات»، می‌گوید این حرف را من اول مهمات آوردم، اول کار این را دارم به شما ذکر می‌کنم برای این که چی؟ برای این که اهمیت بدهید به این مستحباتی که می‌گویم، به این دعا‌هایی که می‌گویم، به این نمازها، به این روزه‌ها اهمیت بدهید، نگویید این‌ها بعضی‌هايش سند ندارد، نمی‌دانیم چه جور است، این جوری نیست. این را اول کار دارم می‌گویم برای این که دل‌تان قرص بشود و به تعبیر ایشان این فضائل و ثواب‌ها و این چیزهایی که برای این‌ها هست از شما، از دست شما نرود «انما اعدناها هاهنا فی المراقبات» «فَمِنْ ذَلِكَ»، حالا می‌گوید «فَمِنْ ذَلِكَ»، حالا اولین روایتی را که می‌گوید این است؛ «فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّنَا رَوَيْنَا بِإِسْنَادٍ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بْنِ بَاتَوَيْهِ رَضَوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ كِتَابِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ فِيمَا رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى صَفْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع» که این جا همین صفوان است دیگه، روایت صفوان است «أَنَّهُ قَالَ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ» بعد روایت بعدی را ذکر می‌کند که از کافی است و روایت بعدی، سه تا روایت را ایشان ذکر می‌کند. اگر از این روایت ایشان که فرموده «نذكر أحاديث مسندة عن الثقات» عن الثقات یعنی چه؟ یعنی تمام سند صحیح است چون می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد دلگرمی به ما بدهد که بعد ما به آن مستحباتی که بعداً ذکر می‌شود، سندهایش خیلی تمام نیست، با دلگرمی انجام بدهیم؛ ولی خود این هم این روایاتی که می‌خواهد ذکر بکند، بعض من وقع فی السند، وضع‌شان معلوم نیست یا ثقه نیستند یا فلان نیستند، خب چه دلگرمی به ما می‌دهد؟ پس ظاهر عبارت این است که ایشان می‌خواهد این روایاتی را که ذکر می‌فرماید، بفرماید کل من وقع فی السند ثقاه، یکی از آن‌هایی که الان در این سند واقع شده چیست؟ همین کمندانی است. علی بن موسی بن فلان کمندانی، پس بنابراین ما از راه فرمایش ایشان ... 2- این که ایشان می‌گوید همین علی بن حکمی هم که توی این روایت وارد شده ثقاه، این علی بن حکم هم در این جا ثقاه، ما قبلاً عرض کردیم که توثیقات جناب ابن طاووس علی بن موسی بن طاووس، این توثیقات ایشان حجت است. چرا؟ برای خاطر این که شواهدی هست که ایشان در زمانی می‌زیسته که وضع او نظیر وضع خود شیخ طوسی است؛ یک خرده کم‌رنگ‌تر و خیلی از این اصول اربعه ما و رجال‌های مهم و این‌ها به دست ایشان رسیده باشد. إن شاء الله حالا امروز دیگه نمی‌رسیم بخوانیم، روایت بعدی را که إن شاء الله خواهیم خواند، آن جا ایشان روایت بعدی از هشام بن سالم است. عن الحكم بن، عن الحكم بن، عن علی بن الحكم عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله (ع) روایت سوم، روایت سوم همین باب، ایشان این روایت سوم را که نقل می‌کند از هشام بن سالم از کلینی، بعد ذیل آن این جوری فرموده، فرموده که «و وَجَدْنَا هَذَا الْحَدِيثَ فِي أَصْلِ هِشَامٍ

بْنِ سَالِمٍ رَهْ عَنِ الصَّادِقِ ع» اول روایات را از کافی نقل می‌کند، بآسانده از محمد بن یعقوب کلینی، بعد می‌فرماید «وَوَجَدْنَا هَذَا الْحَدِيثَ فِي أَصْلِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ رَهْ عَنِ الصَّادِقِ ع» پس این اصول.... اصل هشام بن سالم دست ایشان بوده؛ می‌گوید همین روایتی که کلینی به سند آن از هشام دارد نقل می‌کند، من توی کتاب خود هشام دیدم، کتاب هشام پهلوی من است. بنابراین علی بن طاووس، سید بن علی بن طاووس رضوان الله علیه از کسانی است که این کتب قدماء، رجال و حدیث و این‌ها بسیاری از آن پیش ایشان بوده و نقل می‌کند. عرض هم کردم یک کتاب سعد السعود دارد ایشان که گلچین کرده به اندازه، یک کتاب قطوری است، سعد السعود اسم آن را گذاشته، از کتاب‌هایی که الان نامی از آن‌ها نیست، خبری از آن‌ها نیست، ایشان مطلب نقل کرده، بعضی از مستشرقینی که در این کارها کار کردند یک کتاب قطوری نوشتند، اسم آن را گذاشتند کتابخانه سید بن علی بن طاووس.

خب پس ایشان از کسانی است که یعتمد علیه، این که آقای خوئی می‌فرمایند این‌ها متأخرین هستند، این‌ها اجتهادی است، این‌ها به درد نمی‌خورد، نه، وزان این همان وزان شیخ طوسی است که شما می‌فرمایید قولش حجت است، وزان نجاشی است که می‌فرماید قولش حجت است و این‌ها شواهد است اگر تتبع کنید از این جور شواهد در کلمات ایشان می‌بینید که خود این اصول پهلوی او بوده، یکی‌اش همین جا است که دارد می‌گوید اصل هشام بن سالم پهلوی من هست و من این روایت کلینی را در همان جا خودم دیدم. بنابراین ایشان دارد این‌ها را توثیق می‌کند. بنابراین ما کمندانی را می‌توانیم بگویم از این راه توثیق می‌شود. این علی بن الحکمی هم که در این روایت وارد شده، می‌توانیم بگویم ایشان توثیق کردند همین علی بن الحکم را، بنابراین از این راه بگویم این روایت معتبر است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

پایان